

درس دهم

متن عربى

دوران الأمر بين الأقل و الأكثر

اتضح أن القاعدة الأولية حالة الشك - و هى منجزية الاحتمال - لا بدّ من رفع اليد عنها بالقاعدة الثانية و هى البرائة الشرعية، و هى أيضاً لا بد من رفع اليد عنها فى مورد العلم الإجمالى بالقاعدة الثالثة، و هى منجزية العلم الإجمالى. و هذا واضح.

و هناك حالات وقع البحث فى أنها تندرج ضمن القاعدة الثانية أو الثالثة، و هى ما يلى:

تردد أجزاء الواجب بين الأقل و الأكثر

١. و الحالة الرئيسية الاولى ما إذا تردد الواجب كالصلاة بين كونه تسعة أجزاء أو عشرة مثلاً، فهل ذلك

مصدق للعلم الإجمالى أو الشك البدوى؟

و فى البداية لا بد أن نعرف أن العلم الإجمالى لا يتحقق إلا إذا كان طرفاه متباينين، و لا يتحقق بين الأقل و الأكثر، لأن مرجع ذلك إلى العلم التفصيلى بوجوب الأقل و الشك البدوى فى وجوب الزائد.

و بناء عليه يبدو أن المناسب عدم كون دوران الأجزاء بين التسعة و العشرة مصداقاً للعلم الأجمالى.

و دعوى أنه يوجد علم بوجوب إما التسعة أو العشرة كلام صورى، إذ التسعة ليست مباينة للعشرة، بل التسعة واجبة جزماً و يشك فى وجوب الجزء العاشر.

و من هنا حاول البعض إدراج المورد فى المتباينين، بدعوى أن العلم متعلق أما بوجوب التسعة المطلقة أو التسعة المقيدة بالجزء العاشر، و حيث إن لحاظ الإطلاق و لحاظ التقييد لحاظان متباينان فيشكل علم إجمالى هما بوجوب التسعة المطلقة و وجوب التسعة المقيدة، و كل من هذين ليس معلوماً بالتفصيل. نعم هناك علم بوجوب التسعة على الإجمال، إلا أن هذا ليس إلا نفس ذلك العلم الإجمالى بعبارة موجزة، فلا معنى لانحلاله به.

و فيه: أنه ليس من المناسب التسليم من البداية بانعقاد العلم الاجمالي ثم البحث عن انحلاله و عدمه، بل المناسب توجيه البحث من البداية إلى أنه هل يوجد علم إجمالي من الأساس أو لا؟ و الصحيح عدم وجوده، فإن وجوب التسعة المطلقة لا يعنى وجوب التسعة و وجوب الإطلاق، إذ الاطلاق كيفية لحاظية لا يمكن تعلق الوجوب بها، و هذا بخلاف وجوب التسعة المقيدة فإنه يرجع إلى وجوب التسعة و وجوب العاشر.

إذن: إذا لاحظنا المقدار الذى يمكن تعلق الوجوب به لم نجد مرددا بين المتباينين، بل بين الأقل و لأكثر، فلا يمكن انعقاد العلم الإجمالى، و إنما يمكن لو أدخلنا الخصوصيات للحاظية، و لكن ذلك ليس علما إجمالياً بالتكليف ليكون منجزاً، و بهذا يتضح أنه لا يوجد علم إجمالي منجز، و أن البراءة تجرى عن وجوب العاشر.

الشك فى اطلاق الجزئية

٢. لافرق فى جريان البراءة عن المشكوك الجزئية بين أن يكون الشك فى أصل الجزئية -كالشك فى جزئية السورة كما افترضناه سابقاً- و بين الشك فى إطلاقها بعد العلم بأصلها، كما إذا علمنا أن السورة جزء و لكن شكنا فى عمومها للمريض أو اختصا صها بالصحيح، فإنه تجرى البراءة حينئذ عن وجوب السورة بالنسبة إلى المريض، لكون المورد من الشك فى أصل التكليف.

و هناك صورة أخرى وقع البحث عنها، و هى ما إذا ثبت أن السورة مثلاً جزء حالة التذكر، و شك فى إطلاقها للناسى، فهل تجرى البراءة عن جزئيتها فى حق الناسى ليثبت بذلك جواز الإكتفاء بما صدر حالة النسيان، أعنى الصلاة بلا سورة؟

قد يقال: إن هذه الحالة هى من الدوران بين الأقل و الأكثر فتجرى البراءة عن الزائد.

و اعترض الشيخ الأعظم بأن حالة الدوران المذكورة تفترض وجود أمر موجه إلى المكلف يتردد متعلقه بين التسعة أو العشرة مثلاً، و فى المقام يمكن ذلك، فإن غير الناسى قد توجه إليه أمر بالمركب من العشرة الشامل للسورة لأنه ملتفت إلى جزئيتها، و أما الناسى فلا يمكن توجه الامر بالتسعة إليه بحيث يقال له: يا أيها الناسى تجب عليك التسعة، فإنه لا يلتفت إلى كونه ناسياً لينتفع بالأمر المذكور.

و عليه فالأمر الموجّه للملتفت و الناسى معاً يلزم أن يكون أمراً واحداً، و هو الأمر بالعشرة، غايةً يحتمل كون الناقص الذى حصل من الناسى مسقطاً للأمر المذكور، فيكون المورد من الشك فى المسقط فيثبت الاشتغال دون البراءة.^۱

توضیح و شرح فارسی

پیرامون قاعده عملیه اولیه در صورت شک در تکلیف بحث کردیم و گفتیم که قاعده عملیه اولیه (حکم عقل) در موارد شک در تکلیف منجزیت تکلیف مشکوک است. و هم چنین گفتیم که منجزیتی که به وسیله قاعده عملیه اولیه اثبات می‌شود، به وسیله قاعده ثانویه یعنی برائت شرعیه، برداشته می‌شود. هم چنین قاعده عملیه ثالثه یعنی منجزیت علم اجمالی را نیز مورد بررسی قرار دادیم. در ادامه و در این درس مواردی که را محل اختلاف است که آیا در ضمن قاعده عملیه ثانیه (برائت شرعیه)، و یا ضمن قاعده عملیه ثالثه یعنی (منجزیت علم اجمالی - اصالت الاشتغال)، قرار می‌گیرند؟ مورد ارزیابی قرار خواهیم داد.

• حالت دوران امر بین اقل و اکثر

گاهی وجوب بر واجبی تعلق می‌گیرد که دارای اجزاء و شروط متعددی است. همانند نماز که دارای اجزاء متعددی چون رکوع، سجود، تشهد، سلام و... می‌باشد. در این حالت اگر چه وجوب روی مرکب (نماز) رفته است، اما هر یک از اجزاء نماز هم در ضمن وجوب نماز، دارای وجوب هستند.

حال ممکن است این بحث مطرح شود که اگر شک کردیم، که واجب مرکب، دارای نه جزء است یا ده جزء، این شک از مصادیق شک بدوی خواهد بود یا از مصادیق و اطراف علم اجمالی؟

شهید صدر در پاسخ به این پرسش ابتداء مقدمه‌ای را بیان می‌کنند و آن اینکه، اگر میان افراد و مصادیق علم اجمالی رابطه اقل و اکثر باشد، اساساً علم اجمالی تحقق نمی‌پذیرد. بلکه باید علم اجمالی به قدر جامعی تعلق بگیرد که میان افراد و مصادیق آن رابطه تباین برقرار باشد. و احتمال اینکه کدام مصادیق متعلق علم است، بین تمام مصادیق و اطراف علم اجمالی یکسان باشد.

به عنوان مثال فرض کنیم، مکلف می‌داند در ظهر جمعه نمازی بر او واجب شده است. اما نمی‌داند این نماز واجب، نماز ظهر است یا نماز جمعه؟ در این مثال، نماز قدر جامع است و نماز ظهر و نماز جمعه از مصادیق آن می‌باشند. و بین نماز جمعه و نماز ظهر رابطه تباین برقرار است، علاوه بر آنکه احتمال اینکه نماز واجب، ظهر باشد یا جمعه در هر دو یکسان می‌باشد.

با توجه به مطلب فوق که لازم است برای تحقق علم اجمالی میان مصادیق و اطراف علم اجمالی رابطه تباین باشد؛ در رابطه با دوران امر (تردد واجب) میان اقل و اکثر دو دیدگاه مطرح می‌شود؛

الف. دیدگاه مشهور اصولیون؛ هنگامی که واجب مردد بین اقل و اکثر باشد، از مصادیق علم اجمالی نخواهد بود. بلکه علم تفصیلی به اقل و شک بدوی نسبت به جزء و فرد اضافی خواهد بود.

توضیح آنکه، اگر صرفاً یکی از مصادیق، متعلق علم اجمالی باشد و قدر جامع بر آن صادق باشد، نسبت به مصادیق دوم برائت جاری می‌شود. زیرا در این صورت مصادیق دوم از موارد شک بدوی خواهد بود. به عنوان

^۱ . مرتضی انصاری (شیخ)، فرائد الاصول، (طبع لجنه تحقیق تراث الشیخ الاعظم)، ج ۲، ص ۳۶۳.

مثال فرض کنیم مکلف می داند که نمازی بر او واجب شده است، اما نمی داند این نماز نه جزئی است، یا ده جزئی. در اینجا مکلف نسبت به نماز نه جزئی یقین دارد که بر او واجب است، و نسبت به جزء اضافی یعنی جزء دهم شک دارد که آیا بر او واجب است یا خیر؟ بدیهی است که چنین فرضی نمی تواند از موارد علم اجمالی باشد، بلکه علم تفصیلی به نه جزء و شک بدوی نسبت به ده جزء است. بنابراین اگر گفته می شود که مکلف علم اجمالی دارد که یا نه جزء بر او واجب است یا ده جزء، صرفاً ظاهر کلام است، اما واقع امر چنین نیست، بلکه علم به نه جزء تعلق گرفته و نسبت به ده جزء صرفاً شک بدوی است.

ب. دیدگاه صاحب کفایه؛

در مورد مذکور بین اطراف علم اجمالی رابطه تباین برقرار است. حال که شرط تحقق علم اجمالی (متباین بودن اطراف علم اجمالی)، محقق است، بنابراین می توانیم بگوییم محل بحث داخل در قاعده سوم یعنی منجزیت علم اجمالی، خواهد بود.

توضیح آنکه؛ در محل بحث (مردد بودن واجب بین نه جزء یا ده جزء)، در واقع علم اجمالی به این تعلق گرفته که یا نه جزء به صورت مطلق و بدون هیچ قید واجب است، و یا اینکه نه جزء به صورت مقید به جزء دهم واجب است. پس دو طرف علم اجمالی عبارت است از نه جزء مطلق یا نه جزء مقید. و از آنجا که رابطه بین اطلاق و تقیید تباین است، نتیجه می گیریم که شرط تحقق علم اجمالی در محل بحث وجود دارد. لذا محل بحث داخل در قاعده دوم (منجزیت علم اجمالی)، خواهد بود.

اشکال اول بر نظریه صاحب کفایه:

طبق بیان صاحب کفایه، باز هم علم اجمالی به علم تفصیلی و شک بدوی منحل می شود. و با منحل شدن علم اجمالی، منجزیت آن نیز از بین می رود.

توضیح آنکه، چه بگوییم واجب نه جزء مطلق است و چه بگوییم نه جزء مقید به جزء دهم است، طبق هر دو بیان نه جزء واجب است. بنابراین نسبت به نه جزء علم تفصیلی داریم و صرفاً در مقید بودن به جزء دهم شک داریم. پس علم اجمالی منحل می شود به علم تفصیلی به نه جزء، و شک بدوی نسبت به جزء دهم.

جواب از اشکال:

دو طرف علم اجمالی در محل بحث عبارت است از؛ وجوب نه جزء به صورت مطلق - و وجوب نه جزء به صورت مقید. و مکلف نسبت به هیچ کدام از این دو طرف علم تفصیلی ندارد. بله می داند نه جزء بر او واجب است، و این همان علم اجمالی است، و چون نمی داند که آیا این نه جزء به صورت مطلق بر او واجب است، یا به صورت مقید. پس علم اجمالی کماکان باقی بوده، و منحل نشده است.

اشکال دوم بر نظریه صاحب کفایه؛ این اشکال که مورد تایید شهید صدر می باشد عبارت است از اینکه، قبل از بحث از انحلال علم اجمالی لازم است ابتدا اثبات نماییم که آیا در این حالت، (دوران امر بین اقل و اکثر) علم اجمالی به وجود می آید؟ سپس بعد از اینکه توانستیم اثبات کنیم که در این مورد، علم اجمالی وجود دارد، از انحلال یا عدم انحلال آن صحبت نمائیم.

شهید صدر معتقد است حتی اگر سخن صاحب کفایه را در اینکه تکلیف مردد است بین نه جزء مطلق یا نه جزء مقید به جز دهم بپذیریم، باز هم نمی توانیم بگوییم علم اجمالی شکل گرفته است. زیرا وقتی می گوییم نه جزء مطلق، منظور این نیست که وجوب روی مطلق رفته است. و وقتی هم می گوییم نه جزء به قید جزء

دهم، منظور این نیست که وجوب روی مقید رفته است. بنابراین در واقع تردید در این است که آیا نه جزء واجب است و یا ده جزء. پس نسبت به نه جزء علم تفصیلی داریم و نسبت به جزء دهم، شک بدوی و لذا مجرای براءت شرعیه خواهد بود.

لازم به ذکر است که قبول داریم، علم اجمالی نسبت به خصوصیات واجب تحقق یافته است. یعنی مکلف یقین دارد مولا هنگام جعل وجوب، واجب را یا به صورت مطلق لحاظ کرده و یا به صورت مقید. اما این علم اجمالی سبب منجزیت یا عدم منجزیت تکلیف نمی شود، زیرا اینکه مولا هنگام جعل تکلیف، واجب را چگونه لحاظ کرده، ربطی به اصل تکلیف و وظیفه مکلف ندارد.

حاصل آنکه بر اساس دیدگاه شهید صدر، در مواردی که اجزاء واجب مردد بین بین اقل و اکثر باشد، نسبت به جزء زائد (اکثر)، می توانیم براءت جاری نمائیم.

• حالت شک در مطلق بودن جزء واجب

یکی دیگر از مواردی که لازم است بحث کنیم آیا از مصادیق منجزیت علم اجمالی است، یا از مصادیق براءت شرعیه، شک در اطلاق اجزاء واجب است. یعنی پس از اینکه مکلف یقین پیدا کرد، فلان جزء (مثلا سوره) از اجزاء واجب است، شک می کند که آیا وجوب جزء، مطلق است یا مقید به حالت خاصی می باشد؟ شهید صدر این مورد را به دو صورت تقسیم می کند.

صورت اول،

مکلف می داند که نماز ده جزئی بر او واجب است. لکن نسبت به یکی از اجزاء مثلا سوره، شک دارد که آیا این جزء وجوبش مطلق است، یعنی چه مکلف سالم باشد و چه بیمار، واجب است تا سوره را در نماز بخواند، یا اینکه وجوب این جزء (سوره)، مختص به زمانی است که بیمار نباشد؟ حال فرض کنیم مکلف بیمار شده است، در این صورت وظیفه چیست؟ براءت جاری کند و در نتیجه سوره را ترک کند، یا قاعده منجزیت علم اجمالی را جاری کرده و در نتیجه سوره را در نماز بخواند؟

شهید صدر می فرماید: این صورت هم همانند صورت قبلی (دوران اجزاء واجب بین اقل و اکثر) از موارد براءت شرعیه است. بنابراین مکلف مریض می تواند نسبت به جزء مشکوک (مثلا سوره)، براءت جاری کرده و آن را در نماز ترک نماید. زیرا شک مکلف در اینجاف در واقع شک در اصل تکلیف است؛ یعنی شک دارد که آیا فرد مریض مکلف به خواندن سوره هست، یا خیر؟

صورت دوم،

مکلف می داند که نماز ده جزئی بر او واجب است. لکن نسبت به یکی از اجزاء مثلا سوره، شک دارد که آیا این جزء وجوبش مطلق است، یعنی چه مکلف ملتفت باشد و چه آن را فراموش کرده باشد، واجب است تا سوره را در نماز بخواند، در نتیجه اگر از روی فراموشی سوره را ترک کرد، نمازش باطل است و باید دوباره بخواند، یا اینکه وجوب این جزء (سوره)، مختص به زمانی است که آن را فراموش نکرده باشد؟ بنابراین اگر از روی فراموشی سوره را بجا نیاورد، نمازش صحیح است.

در ارتباط با این صورت دو دیدگاه مطرح است؛

دیدگاه اول، این قسم هم از مصادیق براءت شرعیه است. لذا در صورت فراموش کردن جزء و عدم اتیان آن، اعاده لازم نیست.

دیدگاه دوم، شیخ انصاری معتقد است در این قسم نمی توان برائت جاری نمود. بلکه وظیفه احتیاط است و مجرای اصالت الاشتغال. توضیح آنکه، مکلف چه ملتفت باشد و چه ناسی(فراموش کننده)، واجب به گردنش آمده است. در این حالت می دانیم که خطاب مولا به مکلف ملتفت این بوده که، «واجب را به همراه فلان جزء(سوره) بجا آور». اما اگر بخواهیم بگوئیم نسبت به ناسی جزء (سوره)، بخشی از واجب نبوده، باید خطاب شارع به او اینگونه باشد که، «بر تو (ناسی) جزء واجب نیست». و با توجه به اینکه ناسی اساساً به خطاب مولا ملتفت نیست، پس خطاب شارع به او لغو خواهد بود. بنابراین هم ناسی و هم فرد ملتفت به یک خطاب امر شده‌اند. لذا نسبت به انسان ناسی شک می کنیم که آیا واجب را اتیان کرده یا خیر؟ به بیان دیگر آیا عمل ناقص (نماز بدون سوره)، مسقط اصل تکلیف است یا خیر؟ و چون یقین دارد واجبی به گردنش آمده، پس باید به گونه ای رفتار کند که یقین کند واجب را انجام داده، و این یقین با اعاده واجب به همراه جزء فراموش شده، حاصل خواهد شد. (همانند مورد شک در مسقط تکلیف که مجرای اصالت الاشتغال بود).